



هوالطیف

سلامت معنوی

تاریخ : فروردین ماه ۱۳۹۴

سال دوم شماره ۱۳

دفتر سلامت جمعیت، خانواده و مدارس - اداره سلامت معنوی

«كُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَةٌ»

پیامبر خدا (ص): هر کار خیر صدقه محسوب می شود.

صداقت

از خصال بهار نه فقط اعتدال است که جلوه جمال است و جولان جلال! خرمی و سرسبزی تجلی بر جان طبیعت دمیده و یکرنگی همه جا، دیده می شود و آدمی آن به که به هستی تمکین کند و یکرنگی را، آئین!

به دنبال واژه‌ای می گردم که سال‌هاست هنگام بهار، آن را از سکوت گل‌های تازه روییده و بلبلان بر شاخسار درختان سید نشسته شنیده‌ام؛ آن جا که جهان، سایبانی می گستراند یک دست و یکرنگ و هرچه دو رنگی را در پاکی و زلالی محو می کند و جهان، پر از گل‌های همیشه بهار قرن‌ها، لبخند می زند.

در باغچه خوشبوی زمان، گل‌های زیبایی روییده‌اند که برگ برگشان را اگر بشکافی، سرخ است و سرخ. در این باغچه، هرگز گلی رنگ نمی بازد. همه گل‌ها به هم لبخند می زنند؛ لبخندی که از صمیم قلب بر می خیزد و آن گاه، واژه صداقت، زاده می شود.

صداقت، نگاه صمیمانه‌ای است از اعماق جان. صداقت، رسوب هرچه دورنگی است در حافظه مردد زمان.

صداقت، پرواز شهیدی است در لحظه نثار جان.

صداقت، کاشتن گل‌های یکرنگی است در باغچه بی‌زوال جهان. صداقت، دست‌های فشرده به هم و لحظه‌های جذاب با خدا سخن گفتن است.

صداقت، دل زنگار گرفته از گذر زمان را از خواب برخیزاندن است.

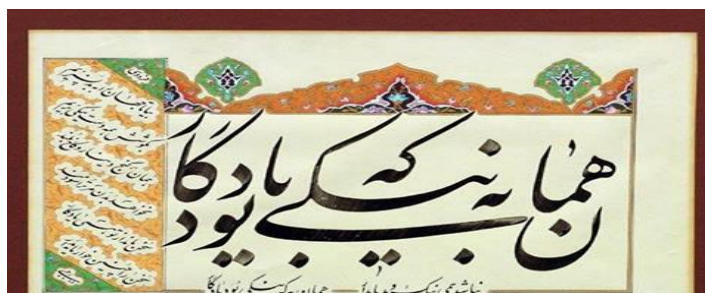
صداقت، دیدن بی‌واسطه خورشید از پشت پنجره دوستی‌ها است.

صداقت یعنی سلام در شعور سبز ستاره‌ها، سلام بر آبی یکرنگ آسمان، سلام بر قانون زوجیت دل‌ها، لحظه ملاقات دو دل، یکی در این سوی عالم و دیگری سوی دیگر، صداقت یعنی... و صداقت یعنی امام بودن و نان جو خوردن.

پروردگارا! از نور خویش در وجودمان بتابان تا پاک پاک شویم و آینه چشم‌هامان را به زیبایی صیقل ده تا هرگز در کسی به تندی ننگریم.

خدایا! زبانمان را از هر چه دروغ و ریا است، بزدای

ای آفریننده راستی و صداقت!



صداقت

صداقت، نسیمی است که غنچه دل را شکوفا می‌کند و سکه‌ای است که در کشکول گدایان محبت می‌افتد. صداقت، یعنی بهار، یعنی باران، یعنی بلور. از صبح صادق که از پسِ غبارِ شب‌های تیره، هر آن‌چه هست و نیست را می‌نمایاند، تا ثانیه‌های ساعت که زمان‌گذار را صادقانه از پیش روی ما می‌وزد، از باد صبا که همیشه صادق است، تا شن‌های کنار ساحل که در وجودشان صداقت دریا متجلی است؛ همه و همه هشدار می‌دهند بر آینه زنگار گرفته وجود ما که تنها صداقت صیقل دهنده این آینه است. کدام شریک، کشنده‌تر از نیرنگ و کدام شاهد، شیرین‌تر از صداقت است؟!

با زنده دلان نشین و صادق نفسان حق دشمن خود مکن به تعلیم کسان

چه چیز جز صداقت می‌تواند دل‌های رمیده را پیوند دهد و دست‌های عشق و ایمان را صادقانه در هم بفشارد؟! چه واژه‌ای است صداقت! استعاره از دریاست و نمادِ صبح. صداقت، آینه است و آینه، ایهام صفاست و تلمیحی از آیه‌های قرآن. وقتی خورشید، صادقانه هستی‌اش را وقف زمین می‌کند و خود را تباه می‌سازد، وقتی قلبِ خاکی ولیِ مهربانِ زمین، صادقانه زیر پای ما می‌تپد؛ من از فریبکاری خودم شرم‌منده می‌شوم و در لابه‌لای کلمات ساده ذهنم، به دنبال صادقانه‌ترین واژه می‌گردم.

صدق در سینه هر کس که چراغ افروزد از دهانش نفسِ صبحدم آید بیرون

سخن وقتی بر دل می‌نشیند که از صافی صداقت عبور کند و تبسم‌های ریشه‌دار، وقتی بر لب می‌شکفند که صدای صمیمی صداقت، بر گوش جان طنین بیفکند. چه قدر ساده و زیباست صداقت‌های کودکان و چه صفایی دارد سلام‌های صادقانه!

گر قرب خدا می‌طلبی دلجو باش و اندر پس و پیش خلق نیکوگو باش

خواهی که جو صبح، صادق القول شوی خورشید صفت با همه کس یگرو باش

خدایا! صدف وجودمان را از مروارید صداقت تهی نگردان که: «مهر با این همه زر، از تو ستاند صدقه» و صفای راست گفتاری و صداقت در ایمان را همیشه با وجودم، عجین.

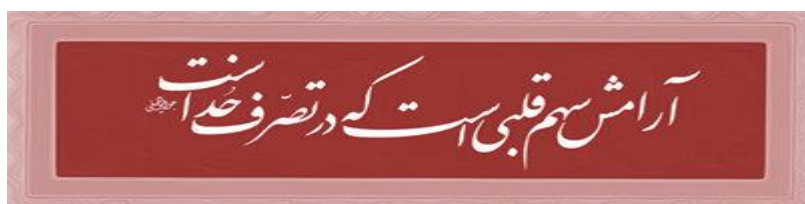
صداقت یعنی...

«حرف» بود، حرکت گرفت؛ جاری گشت و «کلمه» شد. مفهومی آسمانی بود و ریشه در راستی داشت! تا روزی که رشکِ اهریمن، برابر آیین زلالش، غبار «دروغ» را منتشر کرد. بهشت، که طاق‌ش شنیدن حرفی غیر از «صداقت» نداشت؛ تنهایی را به «بی‌صداقتی» دوستانش ترجیح داد! و... زمین بود و نوبت انتخاب! و نیکان صداقت را برگزیدند، که: «الصَّادِقُ شَفَاٌ مِّنْجَاهٍ وَ كَرَامَةٌ»، «راست‌گو، در راه نجات و بزرگواری است»، تا به آیین زلال «تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ» برسد.

صداقت یعنی: اولین تبسم خورشید، بر لبان سحر؛ یعنی سپیده‌ای که پایان تمام تیره‌گی‌هاست! صداقت یعنی: خون سبز جاری در رگ گیاه! یعنی: نجوای آرام نسیم، لابه‌لای شاخه‌ها! یعنی: زمزمه یا سُبُوحِ جویبار یعنی: رنگِ روییده بر شاخه‌های سپیدار! صداقت یعنی: من! یعنی: تو! من و تویی که برای صداقت و به خاطر صداقت آفریده شده‌ایم.

صداقت یعنی: گرمای دست‌هایی که با تبسم و سلام، هر روز، هم‌نوع بودنمان را تذکر می‌دهد! صداقت یعنی: ایستادن من و تو پشت چراغ قرمز زمان! صداقت یعنی: دوبله پارک نکردن افترا و غیبت، در خیابان تنگ‌دل‌ها! صداقت یعنی: به رشته تحویل دادن سخن به کودکی که از پشت پیشخوانِ نگاهمان، قد کشیده است!

صداقت یعنی: صفحه سفید و بلورینی که از ازل به روی آینه‌ها کشیده‌اند، تا فقط به راست‌گویی ببندیشد و بس! صداقت یعنی: قَدَرُ الرَّجُلِ عَلَى قَدَرِ هِمَّتِهِ وَ صِدْقُهُ عَلَى قَدَرِ مُرُوءَتِهِ که ریشه تمام جوانمردی‌ها از راستی و راست‌گویی است! صداقت یعنی: دو کفه هم‌سنگ ترازوی عشق و عدالت! یعنی: عیار مطلق حقیقت و مجاز! صداقت یعنی: «پسندم آن‌چه را جانان پسندد!»



صداقت

صداقت یعنی: پلکان سرخ عروج! یعنی: واپسین زمزمه: «أشهدُ أن لا اله الا الله» یعنی: رشد حقیقت در نیم‌روزی خونین که تاریخ مصرف «آزادگان» را بیمه کرد! یعنی: تبلور حسنی آسمانی، در آخرین وداع غریبانه زینب علیهاالسلام!

یعنی: پرتوی از صلابت خطبه‌های آتشین زینب علیهاالسلام در دارالاماره کوفه!

صداقت یعنی: وجود مظلومیت زهرا علیهاالسلام! ثبت شده تا ابد بر کتیبه‌های زرین تاریخ! یعنی: لحظه‌ای از لحظات زندگی علی علیه‌السلام! یعنی: تقسیم غذای خویشتن با قاتل! یعنی: قسمتی از تبسم‌های عطرآگین پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم!

صداقت یعنی: تجلایی از انوار ذات مقدس پروردگار (جلّ جلاله)؛ آفریدگاری که زبان، در توصیف «صفاتش» فرو می‌ماند، تا چه رسد به «ذات!»

آفریدگاری که «صداقت» را برترین معیار «انسانیت» قرار داد و بهترین صفات پیامبران و رسولان خویش، خواند!

آفریدگاری که در مقابل تمامی کلمات مقدسش، فقط باید خاشعانه گفت: صدقَ الله العَلیُّ العَظیمُ.

"صداقت"، «برادر عدل است» و «ستون محکم خانه ایمان»، «لباس زیبای کمال و جمال انسان»، گلی است که تنها در خاک پاک دل‌های وارسته می‌روید.

چه واژه بلند و پاکی که همه ژاله‌ها به خلوص و زلالی‌اش رشک می‌برند و همه گل‌های اخلاق، عطر و طراوت او را به سر و سینه می‌زنند. مثل رکوع همیشگی شاخه‌های بید مجنون، بی‌ریا و افتاده است.

عکس عروس صدق در آلبوم خوبی‌ها، از زیباترین تصاویر زندگی به شمار می‌رود. یاس از رایحه دل‌انگیزش مست می‌شود و آواز خوش باران، از خاکی و مردمی بودنش حکایت می‌کند.

رویش گلبوته صداقت در فصل سبز توجه و دعا، به باغ زندگی، صفا و تازگی می‌بخشد. پیچک انحراف دروغ و ریا، در سایه این گلبن زیبا جان می‌دهد و می‌میرد و برعکس پژمردگی راستی، باعث ویرانی دامنه سرسبز کوهپایه فطرت و رشد قارچ سمی بدی‌ها و تبسم شیطانی علف‌های تلخ، بدمزه و بدمنظر صفات زشت می‌شود؛ علف‌هایی که با فقهه‌های نموشان، جام‌های زهر و شوکران خود را به کام گشوده گل‌های فضائل می‌ریزند و چون گرگ گرسنه به دسته گلبرگ‌های نیکی‌ها حمله می‌کنند و قلب نازکشان را می‌درند، علف‌هایی که با تلخی خود، جان شیرین مناجات را از حلقوم تنگ غنچه‌های راز و نیاز بیرون می‌کشند.

با پرواز پرستوی صدق در آسمان دل‌مؤمن، مژده فصل شادی و بهار رزق و برکت به زندگی داده می‌شود؛ پرستویی که با حضورش، خبر از رسیدن دسته دسته کبوتران سفید ملکات اخلاقی به فضای آبی حرم خدا - قلب مؤمن - می‌دهد و خداوند رحمان، چه خوب پرده از تندیس زیبای صدق برداشته، آن‌جا که می‌فرمایند: ای گل‌هایی که در باغ ایمان نفس می‌کشید! نماز عشق و بی‌ریای خود را به گلی اقتدا کنید که قبای نازک و سفید صدق و صفا را بر تن دل و جوارح خود کرده است؛ آن‌که صندوقچه قلبش، گوهر نفیس «راستی» را در آغوش خود گرفته: «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» (توبه، ۱۱۹)

پیغامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله روزی با جمعی تشسته بود
شخصی آمد و گفت: یا رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله
در فلان خانه مردی و زنی به فساد مشغول اند
فرمودند: باید تفحص کنید
چند کس از صحابه اجازه خواستند. هیچ یک را اجازت نداد
امیر مؤمنان علی علیه‌السلام در آمد
فرمودند: یا علی! برو و ببین تا این حال راست است یا نه
امیر مؤمنان علی علیه‌السلام برفت
چون به خانه رسید، چشم بر هم نهاد و داخل شد
و دست بر دیوار کشید و بیرون آمد
چون نزد پیغامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله رسید، گفت
یا رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله! گرد آن خانه برآمدم -
هیچ کس را در آن جا ندیدم
پیغامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند
ای علی! تو جوانمرد این امت هستی

.....
بعد از این که بازی تمام می شود همه چیز بر می گردد داخل جعبه ! برای ما هم چنین اتفاقی خواهد افتاد و روزی خسته از این بازی به داخل جعبه (قبر) خواهیم رفت. مهم این است که در این بازی چگونه ایفای نقش کرده ایم. اینکه در آخرین لحظات این بازی دچار ای کاش ها، افسوس ها، پشیمانی و البته این احساس نشویم که زندگی را باخته ایم و خود را سرزنش نکنیم که چرا با دیگران مهربان نبودم و با ایمان برای حیات ابدی در چشمان خداوند بنگریم.

قاعده، قاعده است و از آن گریزی نیست. چه قواعد بازی باشد چه قواعد زندگی. پس بازی را طبق قوانینش انجام بدهیم. بعضی ها گفتند که مهم نیست قوانین را اجرا کنی، مهم برنده شدن است. ما که مدت های طولانی به اشتباه آموختیم که چگونه زندگی را باید برد. عده ای از ما بازی کردیم برای برنده شدن و در این مسیر از هیچ خیانت و دروغی به خود و اطرافیان دریغ نکردیم. هل دادیم، خطا کردیم، تقلب کردیم، میانبر زدیم، فریب دادیم و این قاعده بازی ما بود برای بردن و در انتها بازنده شدیم! در زیر پا گذاشتن قوانین، ما تجربه های زیادی داریم. هر چند در ابتدا گمان داشتیم که قواعد بازی ما از قواعد اصلی بازی کاربردی تر و بهتر است و به این باورمان ایمان داشتیم. بعضی ها این ایمان ما را تحسین کردند اما عده ای گفتند: اشتباه رفتی رفیق.

هر بازی یک سری قوانین دارد و اگر می خواهیم توی بازی موفق جلو برویم و به هدف برسیم و برنده واقعی شویم، باید بر طبق آن قوانین زندگی کنیم. اگر برای بردن، از هر ترفندی استفاده کردیم به وسوسه ها عمل کردیم و با دروغ و فریب جلو رفتیم و قواعد اشتباه را به جای قواعد اصلی زندگی به کار بردیم، نتیجه آن شد که نه تنها نبردی بلکه مفتضحانه شکست خوردیم. آموخته ایم که باید با قواعد اصلی زندگی پیش رفت و هدف، زندگی کردن برای زندگی کردن است که قواعد آن را محبت، ایثار، صداقت و دوستی تشکیل می دهد. همان اصولی که می توانیم به آنها اصول روحانی بگوییم. خداوند برای بهبودی و بیداری روحانی در زندگی ما یک سری اصول گذاشته است و ما نمی توانیم آن را رعایت نکنیم و فکر کنیم در زندگی موفق می شویم. نمی توانیم با وسوسه ها، دروغ، و فریب در زندگی جلو برویم و فکر کنیم که این نوع کارها مهم نیست. جمله هر کاری دلت خواست بکن، مردود است.

می خواهیم واقع بینانه نگاهی به زندگی و شخصیت و قواعد بازی مان بیندازیم. همان قواعد اشتباهی که ما را به ناکجا آباد می برد و روح و جسم و روان ما آسیب می بیند. زندگی با اصول روحانی باعث ترمیم زندگی گذشته خواهد شد و با تغییر و تحولی که از درون اتفاق می افتد روح و روان ما در مسیر شفا و بهبودی قرار می گیرد. وقتی هنگام انجام یک بازی این احساس وجود داشته باشد که یک نفر در حال فریب دادن است، احساس می کنید که خیلی باید مواظب باشید و از بازی لذت چندانی نمی برید. به خصوص اگر با کسی رقابت جدی داشته باشید. بنابراین در چه احساساتی قرار می گیریم، ترس و بی اعتمادی و به جای اینکه بازی لحظات شاد و مفرحی ایجاد کند، تبدیل به جولانگاه احساساتی از این دست می شود.

اساس زندگی بر پایه صداقت چیده شده است، در دنیایی زندگی می کنیم که انسانها خود را در هیاهوی بازی یافته اند که گمان می کنند باید آن را ببرند. شاید برایشان تقلب مهم نباشد، اگر نتیجه اش برنده شدن باشد. هدف، وسیله را توجیه می کند!!!!!!
ولی برنده شدن آنقدر مهم نیست اینکه شخصیتی درستکار داشته باشیم و بدون دروغ در بهبودی، کار، خانواده و اجتماع حرکت کنیم، خیلی مهمتر است.

با خواجه احمد غزالی گفتند:
تو همه روز دم دنیا می کنی
و خلق را بر قطع علائق تحریض می نمایی
و تو چندین طویله اسب و استر و اشتر بسته ای
این حدیث چگونه بود؟
او در جواب گفت:
من میخ طویله در گل زده ام نه در دل
در دل بجز از یکی، نشاید که بود
در خانه اگر هزار باشد، شاید

صداقت

وقتی با یک سری اصول برخورد می کنیم ، پیش خودمان می گوئیم آیا می توانم این اصول را رعایت نکنم، در زندگی روزمره به خصوص هنگام سختی ها و وسوسه ها فکر می کنیم اینجا که کسی نمی بیند می توانم فریبکاری کنم و امکانات دنیایی بیشتری به دست بیاورم. من حداقل در زندگی جلو می افتم و یا حالا از این سختی رها می شوم و برای اینکه خودم را گول بزنم می گویم، بعدش که وضع خوب شد می روم جبران خسارت می کنم، ولی صداقت ما را با قلبمان روبه رو می کند. اصول روحانی ما را با شخصیت مان رودرو می کند که من چه نوع آدمی هستم. چه چیزی برایم مهم است؛ برنده شدن، نمره بیست گرفتن، پیروز شدن در این رقابت یا صداقت شخصیتم از همه چیز مهمتر است. وقتی اصول روحانی آرام آرام درون ما شکل می گیرد، ما نیز آرام آرام به انسانی با شخصیتی دیگر تبدیل می شویم. گرچه فریبها با تمام قدرت در مقابل ما که می خواهیم درست بازی کنیم می ایستد، اما ما نیز همچنان می ایستیم. او تضادها را به ما نشان می دهد. می گوید دنیا، صداقت سرش نمی شود. تو اگر با صداقت پیش بروی در زندگی و کارها و عقب خواهی افتاد.

شاید عقب بیفتیم، اما عقب نمی مانیم. مثال تیر و کمان را بزنیم. برای اینکه تیر بُرد بیشتری داشته باشد احتیاج دارد که کمی به عقب بیاید، اما خودمانیم آیا راستی و صداقت راه را برای کار کردن و تلاش می بندد. زندگی کردن برای بردن، شاید تا اندازه ای در یک مقطع خاص ما را به ظاهر موفق کند، اما آیا به لحاظ روحانی و معنوی و احساسی نیز ما را تامین خواهد کرد.

ما با صداقت مشکل داریم. چون وقتی بچه بودیم پدر و مادرهایمان می گفتند که این کار را نکن، ولی وقتی که سرشان را بر می گرداندند ما آن کار را می کردیم. اگر هم از ما می پرسیدند، می گفتیم این کار را من نکردم. نه من دروغ نگفتم. نه من توی مدرسه تقلب نکردم. به ما می گفتند راستش را بگو کاری نداریم. راستش را می گفتیم تنبیه می شدیم. می گفتند تنبیه می شوی چون دروغگو دشمن خداست. یعنی هم تنبیه می کردند و هم احساس گناه به ما القا می کردند. هر وقت هم شکست می خوردیم، می گفتند کار خداست. شاید به خاطر همین است که بعضی از خدا تنفر پیدا کردند. اگر جایی برای آنها منفعت داشت ما را می فرستادند جلو تا دروغ بگویم یا می دیدیم خودشان دروغ می گفتند در آن لحظه های گیج کننده به خود می گفتیم مگر پدر نمی گوید دروغگو دشمن خداست؟... هیچ جوابی برایش نداشتم.

برداشت های اشتباهی درون من شکل گرفت که اگر بچه باشی دروغ بگویی کتک می خوری، اما اگر بزرگ باشی دروغ بگویی اشکالی ندارد. دایم از بچگی خیلی هایمان مبارزه داشتیم با اینکه آیا اینجا من راستش را بگویم یا اگر حقیقت را بگویم دچار مشکل می شوم. پس بهتر است که با پنهان کاری و دروغ در امنیت قرار بگیریم. دروغ جز آسیب و تجربه های تلخ ارمغان دیگری ندارد و رابطه ها را خراب می کند، اما باز دروغ به اشکال مختلف و عجیب و غریب در جامعه وجود دارد.

عده ای غیبت و قضاوت می کنیم، زخم زبان می زنیم تا دیگران را خراب کنیم. به این خاطر که تایید بگیریم. فکر می کنیم با این گونه رفتارها بزرگ می شویم. مثلاً از کسی ایراد می گیریم و او را مسخره می کنیم. اینها نشانه ضعف ما است. برای اینکه با خودمان روبرو نشویم و از ضعف ها و نقص هایمان فرار کنیم. در واقع داریم از چیزی در درونمان فرار می کنیم. چیزی که ما را می ترساند.

دروغ در انسان گاهی به شکل عجیب و مرموزانه عمل می کند. به این صورت که رخت و لباس صداقت می پوشد و به ما القا می -

کند. صداقت، کلامی و راست گفتن تنها نیست. بعضی وقتها راستگویی ما شیوه ای می شود برای فریب دادن دیگران و به دست آوردن منافع شخصی. نقشه کشیدن و در آینده یا انتقام جویی. یعنی به بهانه اینکه ما دروغ نمی گوئیم، رازهای دیگران را فاش می کنیم. برای آسیب زدن و آبروریزی دیگران یا به بهانه رک گویی به بدگویی می پردازیم. بعد هم می گوئیم من نمی خواستم پشت سر تو صحبت کنم. انگار قرار است پشت سر کسی صحبت کنیم. در این زمانها بیشتر می خواهیم از روی خشم و رنجش ضربه بزنیم و سنگدلی را به جای صداقت اجرا کنیم.

ناآگاهی نشانه بی صداقتی نیست. بعضی مواقع از روی ناآگاهی صحبت هایی می کنیم. مثلاً از یک بچه می پرسید دو تا می شود چند تا، می گوید ده تا. درست است که صحیح نگفته اما بی صداقتی هم نمی کند. اشتباه کردن دلیل بی صداقتی نیست. بسیاری مواقع ما با بی خیالی از صداقت و راستی دوری می کنیم. مثلاً کسی از ما درخواست دعا دارد. می گویی؛ چشم من برایت دعا می کنم. آیا واقعا برایش دعا می کنیم یا اینکه آن شخص را فراموش می کنیم.

برخی که با فریب خلق و از راه
زور و زر و تزویر و قتل و تباہی و توطئه
به ریاست دینی و دنیوی دست می یابند
در پوشش دیانت دمار از روزگار خلق بر آورند
و روی اسلاف دژخیم خویش را سفید کنند
لیک در حضور خلق جامه تقوا بر تن کنند
ویر گلیم نشینند و چنان نشان دهند که:
خلق و خوی نبوی و علوی دارند

‘باب ریا. الرعایه لحقوق الله’

صداقت

بارها شده سر قرار دیر رسیده باشیم. به جای اینکه راستش را بگوییم که من به خاطر دیر راه افتادن از خانه تاخیر دارم، به دروغ می گوییم ترافیک بود یا گم شدم. دروغ می گوییم تا مسئولیت و واقعیت را نپذیریم و از زیر بار مسئولیت، حقیقت و راستی شانه خالی کنیم. بارها شاید تعهدی کردیم، قولی دادیم، اما زیر قول مان زدیم. این هم خودش به نوعی شکستن اصول زندگی و صداقت است. بارها قول می دهیم برای کسی کاری انجام بدهیم، اما عمل نمی کنیم. در منزل یا محل کار کنترل برق را دستکاری می کنیم که پول برق کمتر بیاید. موقع مالیات دادن می خواهیم سر دولت کلاه و قوانین را زیر پا بگذاریم. در این لحظات که در زندگی تک تک مان که کم هم نیستند، آیا باز دچار این فکر نمی شویم که اگر راستش را بگوییم خواهم باخت. آیا این لحظات، لحظاتی نیستند که ما به طور خودکار فکر می کنیم، باید برد حتی به قیمت ازدست دادن ارزشهای اخلاقی. خیلی وقت ها فکر می کنیم که فروتن شده ایم و قوانین را رعایت می کنیم. اما اگر قوانین مانع ما باشند که به اهدافمان برسیم آن موقع خود محوری خودش را نشان می دهد و قوانین را زیر پا می گذاریم. چون مهم برنده شدن و رسیدن به خواسته هایمان است نه احترام به قوانین.

هدف زندگی این نیست که من نفر اول باشم، من درجه یک باشم، من آن مقام را داشته باشم، من آن جایزه را بگیرم و ... مهم باید این باشد که من دارم چه نوع انسانی می شوم. خیلی از افراد با میانبر زدن، فریب، تقلب و دروغ به مقام های بالایی چه از نظر شغلی و ثروت می رسند، ولی وقتی به آن مقام دست پیدا می کنند از نظر معنوی و روحی پوچ می شوند. گاهی برای این افراد، چنین مقامی بی معنی می شود. چون در واقع از درون ارضا نشده اند. خود آنها نیز می دانستند که لیاقت چنین مقام و درجه ای را نداشتند و با کلک به آنجا رسیده اند و بهایش را نداده اند. به همین خاطر از درون کاملاً احساس پوچی می کنند.

ما آمده ایم که گل بشویم، اما هنوز غنچه هستیم. هنوز بویی نداریم، اما وقتی تبدیل به گل می شویم، می توانیم به همه عشق بورزیم. چیزی که ما داریم اصول روحانی است که از درون با صداقت رشد می کند. صداقت یا راستی، مساوی با دانستن قوانین نیست. یعنی خیلی وقت ها ما قوانین و اصول را می دانیم. می دانیم که باید راست بگوییم، ولی دانستن قوانین به تنهایی کمک نمی کند که ما حتماً قوانین را رعایت و آنها را اجرا کنیم. ما خوب می دانیم که باید در راه راستی و صداقت حرکت کنیم، اما دانستن کجا و صادق بودن کجا. پس هرگز دانستن کافی نیست و از این طریق راستگو و صادق نخواهیم بود.

نکته دیگر این است که صداقت مساوی با مشهور به این صفت بودن نیست. یعنی بسیاری مشهور به داشتن صداقت هستند، ولی در واقع این طور نیست. دیگران شاید فکر می کنند که من آدم بسیار روحانی و پاکی هستم اما وقتی در معرض دید و قضاوت دیگران نیستم، به گونه دیگری رفتار و زندگی کنم. یک نکته بسیار بسیار مهم اینکه وقتی ما اصول روحانی را زیر پا می گذاریم، فکر می کنیم می توانیم برنده شویم و از طریق شکستن این اصول از درد و رنج دوری کنیم. در واقع پاکی قلب، روحیه شکرگزاری، خوشحالی و معنی زندگی را دارم از دست می دهم. شاید دزدی و کم فروشی کنیم تا کمی بیشتر سود مادی ببریم، اما با این کار رشد صداقت را متوقف کرده ایم. چیزی که ویرانی های درون ما را می سازد و آباد می کند.

وقتی می خواهیم فروتنی و صداقت را زیر پا بگذاریم فقط خودمان را از درون ویران کرده ایم. این بسیار مهم است که فکر می کنیم اصول روحانی را می توان زیر پا گذاشت و شکست، ولی در اصل خلوص نیت، شخصیت، قلب، پاکی و صداقت خودمان را نابود می کنیم. چیزی که ما را با موجودات دیگر متفاوت می کند و بالاتر از ارزشهای مادی است، نیازهای معنوی است که ما را تبدیل به انسان می کند.

بعضی مواقع ما با این انگیزه خدمت می کنیم که همه چیز تحت کنترل و رهبری من باشد یا اینکه انگیزه من تایید طلبی است. به نظر شما در آن لحظات من در حال رشد معنوی هستم. آیا صداقت و راستی من در حال رشد است. رشد روحانی و بلوغ روحانی در خودداری از کارهای منفی نیست، بلکه آموختن و تمرین روزانه اصول روحانی است. وقتی انتخاب های ما بر اساس ایمان و صداقت شکل گرفته باشد شاید برای استفاده کردن از صداقت مورد تمسخر قرار بگیریم یا وقتی به ظاهر از لحاظ مادی ضرر کنیم، اما به خاطر استفاده از راستی و صداقت از خود رضایت داریم. زیرا ارزش برای ما تایید دیگران یا رسیدن به خواسته ها از هر راهی نیست. بلکه رشد مسایل معنوی است. به این ترتیب ما از راستی و صداقت لذت خواهیم برد و از آن پس نه به خاطر پاداش و نه هیچ چیز دیگر بلکه به خاطر ایمان مبتنی بر صداقت و راستی پیش می رویم و از خود خشنود هستیم.

شخص مومن بودن

قال الصادق (ع): لا تنظروا إلى طول ركوع الرجل و سجوده فإن ذلك شئ من اعتاده
فلو تركه استوحش لذلك. ولكن انظروا إلى صدق حديثه و أداء أمانته.
امام صادق (ع) فرمود:

به طولانی شدن رکوع و سجود افراد ننگرید!

زیرا این چیزی است که فرد بدان عادت کرده است

و ترک عادت، ترس آور است!

اما نگاه کنید به: راستگویی و امانت داری او.

صداقت

بعضی می گویند ای بابا، می گویی با صداقت زندگی کن در این جامعه که همه گرگ هستند. اگر بخواهی صادقانه زندگی کنی کلاهت پس معرکه است و نمیشود با صداقت زندگی کنی و بتوانی درزندگیت موفق باشی. شاید فکر می کنیم فرد صادقی هستیم، اما این ضمانت نمی کند که حتماً کارهایمان درست است. چون ما غرور و نقطه کور داریم و بارها و بارها خودمان را گول زده ایم.

خیلی وقت ها که اشتباه می کنیم، زود خود را توجیه می کنیم، ولی وقتی که فرد دیگر اشتباه کند، می گوییم چقدر کند ذهن و ... است. اگر پلیس من را به خاطر خلاف بگیرد و جریمه کند، می گویم که این پلیس ها به خاطر اینکه پول شان ته کشیده می خواهند درآمدشان را از جریمه ها در بیاورند. اگر یکی دیگر را بگیرد می گوییم حقش بود. چون داشت تند می رفت. دوست داریم خودمان را خیلی راحت توجیه کنیم، ولی دیگران را محکوم به خراب کاری کنیم. متوجه شدیم که به خاطر باورها و آسیب های گذشته با صداقت و راستی به شدت مشکل داریم. چه باید کرد. باید اقرار کنیم و مسئولیت پذیر باشیم. خداوند به ما قدرت می دهد که دوباره بلند شویم و به طرف جلو حرکت کنیم.

یک بازیگر زمانی می تواند بازیگر خوبی باشد و نقش هایش را خوب ایفا کند که خود را تحت اختیار و هدایت کارگردان قرار دهد. زیرا کارگردان نقش را بهتر می شناسد و از آخر فیلم آگاه است. برای هر قسمت برنامه ریزی کرده است. اگر می خواهیم در زندگی موفق باشیم و بتوانیم نقش هایمان را خوب بازی کنیم باید اجازه دهیم خداوند که کارگردان اصلی است کارش را انجام دهد.

اگر می گوییم نقش بازی کنیم نه به این معنی که بازیچه باشیم. به این معنی که از فرصت پیش آمده بهترین استفاده را کنیم. زیرا خداوند برای همه ما هدف های خوبی در نظر گرفته است که اگر تحت هدایت او قرار بگیریم، یعنی با اصول روحانی قدم ها زندگی کنیم می توانیم به آن هدف های والا برسیم. اگر تصمیم گرفته اید همسر یا فرزند یا پدر و مادر خوبی باشیم، در محل کار شخص قابل اعتماد و نیکویی به نظر برسیم و باعث برکت دیگران باشیم، ولی نمی توانیم نقش هایمان را خوب بازی کنیم، دست از کارگردانی برداریم و اجازه دهیم خداوند کارگردانی کند. او کارش را در حد عالی بلد است. اکنون نور و صدا آماده است. فقط تو تحت هدایت او پیش برو با او هماهنگ باش آن وقت می بینی که تبدیل به یک ستاره شده ای.

اگر منتظر معجزه هستی از سر راه خدا برو کنار.

کسی که در زندگی اش آزارها و زخم های عمیق را تجربه کرده است تنها از طریق تمرین اصول روحانی، فروتنی، صداقت، روشن بینی، تمایل و محبت می - تواند به طرف امید و بهبودی و یک زندگی جدید توام با شادی حرکت کند.

صداقت تعهد ما است به دیدن واقعیت، همانطوری که وجود دارد. بدون آن که بخواهیم واقعیت را کوچک یا روحانی یا تحریف کنیم.

صداقت یعنی من تعهد دارم که حقیقت را ببینم و آن را بگویم. تا وقتی آشغال ها را زیر فرش و مبل ها قایم می کنیم، وسایل و ظرف های به درد نخور را در انباری و لباس های کهنه و پاره را در کمد قایم می کنیم تا چشم مان به آنها نیفتد، نمی توانیم با آنها روبرو شویم و برایش کاری انجام دهیم. چون زندگی در انکار، فرار و بی صداقتی حمله به اقتدار خدا است. چون به خود می گوییم خدایا تو آن روز که این بلاها سر من آمد سر جایت نبودی. چرا اجازه دادی از من سوء استفاده کنند. چرا خاطرات رنج آور مرا پاک نمی کنی. تو قدرت نداری، تو مهربان نیستی، تو عدالت نداری، تو وجود نداری. اگر هم هستی این آزار و آسیب ها از طرف تو بود یا یک تصادف بود و از دستت در رفت.

در قاموس خداوند تصادف و آزار وجود ندارد. خدا قادر مطلق است و اجازه داده است این زخم ها در زندگی وارد شود. وقتی که دردمند هستیم، چراهایش را نمی توانیم امروز بدانم، ولی می دانیم خدا به ما آزادی داده است تا از آزادیمان لذت ببریم و سعادت و ارزشهای اخلاقی معنوی را در بازی زندگی انتخاب و به این قوانین احترام بگذاریم.

